پرونده‌ای برای یک رمان تاریخی

یک رمان سرخ غیر تهرانی

سید رسول حسینی
خبرنگار

از «ماجرای نیمروز» تا «سیانور» و از «امکان مینا» تا «اتاقک گلی» در سینما و از «ارمغان تاریکی» تا «پروانه» در تلویزیون؛ تقریباً یک دهه است که روایت شرارت‌های منافقین سهمی قابل توجه در سینما و تلویزیون پیدا کرده است. حجم جنایت‌های این گروهک در حق مردم ایران آن‌قدر بزرگ است که هنرمندان ایرانی سال‌های سال می‌توانند از رذالت این گروهک برای خلق اثر هنری استفاده کنند. در جهان ادبیات اما سهم روایت‌هایی بر پایه احوالات این فرقه چندان پرشمار نیست. «میلیشیا» یکی از همین رُمان‌های اندک است. اولین کتاب «مریم رمضانی»؛ نویسنده‌ای مشهدی که کارش را از کارگاه‌های آموزشی مرحوم سعید تشکری آغاز کرده و با همکاری حوزه هنری استان خراسان رضوی، «میلیشیا» را اخیراً در نشر ستاره‌ها به انتشار رسانده است. این هفته در صفحه «فراتهران» یک گفت‌وگو با این نویسنده جوان داریم و یک یادداشت درباره «میلیشیا»؛ رمانی که از خواندنی‌های بازار نشر کشور است.

گفت‌وگویی با مریم رمضانی، نویسنده «میلیشیا»

واقعیتی تاریخی از کوچه پس کوچه‌های مشهد

«میلیشیا» به‌معنای نیروی شبه‌نظامی است؛ یعنی افرادی که آموزش نظامی به‌شکل حرفه‌ای ندیده‌اند و نظامی نبوده‌اند؛ اما جذب شده و مسلح می‌شوند

هر کدام از کاراکترهای «میلیشیا» ویژگی‌های رفتاری خاص خود را دارند و هرکدامشان طی داستان مسیر خود را طی می‌کنند و سیر تحولی مختص به خود دارند.

«میلیشیا» رمانی است با محوریت جنایت‌های منافقین و شهادت شهید هاشمی‌نژاد. در حقیقت نویسنده در این اثر با رفت و برگشت به زمان گذشته و حال و در زاویه دیدهای متفاوت در هر فصل به جنایات منافقین و نهایتاً شهادت شهید هاشمی‌نژاد پرداخته است. این کتاب که اولین رمان بلند نویسنده است در سال ۱۴۰۱ از سوی انتشارات ستاره‌ها در ۲۴۰ صفحه وارد بازار کتاب شد.

به‌عنوان اولین سؤال برویم سراغ اسم کتاب، «میلیشیا» به چه معناست؟

«میلیشیا» به‌معنای نیروی شبه‌نظامی است؛ یعنی افرادی که آموزش نظامی به‌شکل حرفه‌ای ندیده‌اند و نظامی نبوده‌اند؛ اما جذب شده و مسلح می‌شوند.

ایده و موضوع رمان «میلیشیا» از کجا به ذهن شما رسید؟

موضوع پیشنهادی از طرف حوزه هنری واحد خراسان بود. اما ایده، پس از انجام تحقیقات شکل گرفت. یک بار کتاب را براساس ایدهٔ اولیه نوشتم؛ اما چون در انتها از نظر داستانی آن را نپسندیدم، مجدد ایده داستان را طرح‌بندی کردم و از نو نوشتم. این بار کتاب را به دوستان

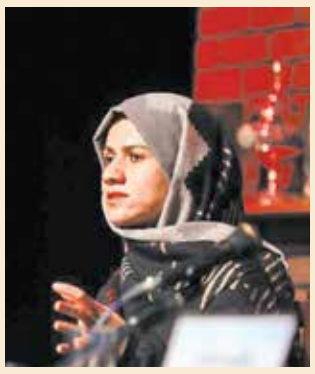

داستان‌نویسم دادم تا موشکافانه بخوانند، همچنین استاد گرامی آقای تشکری آن را بررسی کردند. شکر خدا بازخوردها مثبت بود.

یکی از نقدهایی که به اثر شما شده این است که کاراکترهای کتاب در حد تیپ مانده‌اند و بجز پرویز بقیه کاراکترها به شخصیت تبدیل نشدند؟ پاسخ شما در این مورد چیست؟

با احترام، از نظر خودم این‌طور نیستند. هر کاراکتر برای تبدیل شدن به شخصیت باید منحصربه‌فرد شود و بیشتر از آن، بتواند حسی را در مخاطب به وجود آورد؛ یعنی مخاطب با آن همراه شود، از آن بدش بیاید یا دوستش داشته باشد. کاراکترهای «میلیشیا» در این زمینه موفق بوده‌اند. ویژگی‌های رفتاری خاص خود را دارند، فیزیک چهره و قد وقامتشان متفاوت است. هرکدام‌شان طی داستان مسیر خود را طی می‌کنند و سیر تحولی مختص به خود دارند.

مهم‌ترین پیام «میلیشیا» برای خواننده چیست؟

پیام را قطعاً مخاطبان باید بازگو کنند. هر مخاطب بسته به درک و دریافت خود و بسته به فضای فکری‌ای که دارد، محتوای متفاوتی را از کتاب برداشت خواهد کرد.

چه انگیزه یا هدفی سبب شد که به منافقین بپردازید و درباره آنها اثری را خلق کنید؟

در پاسخ به سؤال اول عرض کردم که این موضوع در خود حوزه هنری خراسان مطرح شد. طبیعتاً مثل هر موضوع دیگری، پس از تحقیق و بررسی، زوایای آن آشکار شد. زمانی که شخصیت‌ها را خلق کردم و با آنها مأنوس شدم، دیگر این کتاب و این موضوع با من بیگانه نبودند. من و شخصیت‌ها حدود دو سال‌ونیم با هم دم‌خور بودیم تا بالاخره داستان کتاب تمام شد.

حین نگارش کتاب تا چه حد به واقعی بودن شخصیت‌ها و وقایع داستان پایبند بودید؟ در حقیقت مرز بین تخیل و واقعیت در اثر شما تا کجاست؟

در داستان «میلیشیا» واقعیت در حد چند خط تاریخی است، مانند قوانین سازمان مجاهدین خلق و شهادت آقای هاشمی‌نژاد و کوچه پس‌کوچه‌های شهر مشهد. باقی اتفاقات همه برخاسته از تخیل و داستانی است.

چرا در «میلیشیا» زاویه دیدهای متفاوتی را برای روایات انتخاب کردید و با یک زاویه دید واحد داستان را پیش نبردید؟

این برمی‌گردد به فرم کتاب. در عین اینکه روایت کتاب خط سیری داستانی و روبه جلو را پیش گرفته، زمان بین گذشته و حال در رفت‌وآمد است. اسم بخش‌ها را «فاز» گذاشتم و این اصطلاح را نیز از دل خودِ سازمان مجاهدین و مراتبشان بیرون کشیدم. درباره زاویه دیدها، در هرفصل این را مدنظر قرار دادم که راوی کیست و چه چیزی را می‌خواهد نشان دهد. سعی کردم بر این اساس بهترین زاویه دید را برگزینم و مقید به یک زاویه دید نباشم. به‌نظرم این کار تصویر و تصور خیلی بهتری از آن فصل برای مخاطب ساخته است.

قهرمان در «میلیشیا» کیست؟

قهرمان شر، همان عطا یا فیروز است و شخصیت دوم کتاب را می‌توانم کامران معرفی کنم. شخصیت‌های دیگر هم بسته به نقششان در کتاب در مراتب بعدی قرار می‌گیرند.

درباره فعالیت‌های قلمی و پژوهشی که این روزها مشغول آن هستید و اثری که آماده چاپ دارید بفرمایید؟

من کتاب دیگری دارم به نام «آن هفت روز» که روایت داستانی سه شهید محله پورسینای مشهد است و چاپ شده. علاوه بر آن، چند داستان کوتاه نیز نوشته‌ام که در مجموعه‌های «دور از جان» و «به‌صرف عصرانه» چاپ شده‌اند. این روزها مشغول طرح‌بندی یک کتاب مستند هستم. هنوز برای اسمش به نتیجه نرسیده‌ام. اما به امید خدا در ۱۴۰۲ چاپ خواهد شد.

یادداشتی درباره «میلیشیا»

حادثه‌پلاس

زینب آزاد
خبرنگار

میلیشیا عنوان کتابی است با موضوع گروهک مجاهدین خلق. مریم رمضانی در نگارش این کتاب دقت لازم و مطالعه کافی را به خدمت گرفته و تمام توان قلمش را روی کاغذ آورده است.

در ویکی‌پدیا نوشته است:

میلیشیا (به انگلیسی: Militia) به نیروی مسلحی گفته می‌شود که از «شهروندان عادی» تشکیل شده باشند. واژه «شبه نظامی» یک تعریف کلی از «نیروهای به پا خاسته از مردم بومی همان منطقه» و جنگ‌سالار است. اما در شرایط مختلف، ممکن است کارآمدی دیگری نیز از خود بروز دهد.

هدف از تشکیل این‌گونه نیروها در شرایط مختلف، متفاوت است، این نیروها می‌توانند به‌عنوان سرباز به جنگ‌ها اعزام شوند و در کنار سربازان دیگر، برای کشور یا هدفشان، نبرد مسلحانه انجام دهند. اما عموماً در سرزمین‌هایی که حکومتی نوپا دارند یا در شرف برپایی حکومتی جدید و متفاوت هستند، تشکیل شده و با هدف تقویت «نیروی دفاعی تضعیف شده در اثر انقلاب، شورش و هرگونه بی‌نظمی متعاقب آن» و برقراری نظم و امنیت در سطح شهرها، یا اجرای قوانین اضطراری یا خدمات «شبه نظامی» (در مواقع اضطراری) است.

«میلیشیا» تلاش کرده به‌واسطه یک رمان به برخی از نکات مربوط به سازمان بپردازد. این کتاب حول محور وقایع دهه ۱۳۶۰ می‌گذرد و مخالفت‌های سازمان مجاهدین خلق با حکومت نوپای جمهوری اسلامی که در نهایت این مخالفت از نگاه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی شروع و به خشونت می‌رسد.

رمان در دل داستان، داستان جدیدی خلق می‌کند و هزمان در فصل‌بندی‌های مشخص این دو قصه را جلو می‌برد. ما با شخصیت نویسنده‌ای مواجه هستیم که قدرت تکلم ندارد و گویی که بدون قضاوت به شنیدن قصه «عطا» نشسته است. او قرار است راوی قصه «عطا» باشد که زمانی عضو سازمان مجاهدین خلق بوده است. این انتخاب او، نه از سر اختیار که از اجبار بوده است.

کتاب به نفوذ سازمان مجاهدین خلق به عمیق‌ترین لایه‌های زندگی خانوادگی اشاره دارد. نفوذ آن‌قدر زیاد است که یک زندگی مشترکی که با یک عشق آغاز شده، به انحطاط کشیده می‌شود. میلیشیا با وجود بهره‌بردن از داستان و شخصیت‌های خیالی، واقعیت مغزشویی را به‌خوبی ترسیم کرده است. البته درباره تأثیر سازمان و نفوذش بر نوجوانان می‌توانست بیشتر و دقیق‌تر بپردازد. اینکه یک نوجوان بر اثر مصایب خانوادگی و تنهایی وارد این سازمان شود، مورد توجه است اما کافی نیست و شیوه برخوردی و تربیت فکری سازمان نیز مهم است؛ چراکه همچنان این مسأله، مسأله روز ماست. در جامعه امروز تفکراتی شبیه به تفکرات سازمان مجاهدین خلق با تبلیغات گسترده و نفوذ بسیار بر ذهن مخاطب نوجوان کار می‌کنند و در عرصه فرهنگی یک میلیشیا راه انداخته‌اند. نکته‌ای که در کتاب وجود دارد تناسب آن با فضای جامعه است. قصه «عطا» اگرچه مربوط گذشته است که سازمان حضور فیزیکی بیشتری داشت اما «میلیشیا» با استفاده از نشانه و نماد و حرف‌های زیرپوستی آن را به فضای روز جامعه نزدیک می‌کند. البته با پایان‌بندی که کتاب دارد، انگار که این پیغام را می‌رساند که کسانی که از بدنه سازمان جدا شده‌اند هم افراد درستی نخواهند شد و وجودشان لکه‌دار خواهد ماند.

در کنار ماجرای جذاب کتاب که تا پایان مخاطب را نگه می‌دارد، شخصیت‌های رمان اما شخصیت نیستند و در حد تیپ باقی مانده‌اند و هیچ کنش منحصر به فردی که بتواند پوسته آنها را بشکند و آنها را متمایز کند، ندارد. این مهم‌ترین ضعف داستان است که تغییرات شخصیت‌ها به ناگهانی اتفاق می‌افتد. شخصیت‌ها برای ما قصه می‌گویند اما خودشان چندان درگیر قصه نیستند. عطا که تنها دغدغه‌اش بیان خاطراتی است که در پایان نیت و هدف او مشخص می‌شود و کامران نیز نویسنده‌ای است که دلش برای نوشتن تنگ است و دنبال سوژه است. این دو شخصیت مکمل هم می‌شوند تا قصه را جلو ببرند. این قصه پیرنگ مشخصی دارد اما بعضاً معلول‌های کتاب، علت‌های محکمی ندارند و حوادث بیشتر ناگهانی جلو رفته‌اند و نه با طراحی و سازماندهی.

روایت «میلیشیا» روایت مغزهایی است که درون سازمان مجاهدین خلق زنگ زده‌اند و پوسیدگی‌شان بر مردم اطرافشان هم اثر می‌گذارد و آنها را آزار می‌دهد.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

«نوشت: من نویسنده‌ام. نه کور می‌کنم، نه شفا می‌دهم. کارم قضاوت کردن و نمره دادن به آدم‌ها نیست. قصه تو هرچی می‌خواد باشه، باشه. من به چشم کار بهش نگاه می‌کنم. هنرمند اثرش رو خلق می‌کنه و به آزمایش می‌ذاره. اونی که تصمیم می‌گیره چطور این داستان رو بخونه و از چه زاویه‌ای باهاش همراه بشه، خواننده است، نه من.»